فهرست

[اصول / حجیت خبر واحد 2](#_Toc177976961)

[پیشگفتار 2](#_Toc177976962)

[مناقشه سوم 3](#_Toc177976963)

[پاسخ اول مناقشه سوم 3](#_Toc177976964)

[شاهد اول: شأن نزول آیه 3](#_Toc177976965)

[شاهد دوم 4](#_Toc177976966)

[نکته سوم 5](#_Toc177976967)

[پاسخ دوم مناقشه 6](#_Toc177976968)

[مقدمه اول 6](#_Toc177976969)

[مقدمه دوم 7](#_Toc177976970)

[مناقشه چهارم 7](#_Toc177976971)

[پاسخ به مناقشه چهارم 7](#_Toc177976972)

# موضوع: اصول / حجیت خبر واحد

# پیشگفتار

در ادله حجیت خبر واحد، آیه ذکر یا آیه سؤال مطرح شد و بعد از بیان تعدادی از مقدمات در تفسیر آیه به اشکالات و مناقشات اصلی که در استدلال آیه مطرح است پرداختیم.

مناقشه اول اهل الذکر بود که احتمال داده می‌شد بر اساس روایات اختصاص به ائمه داشته باشد و شامل روات و محدثین نشود که این را بحث کردیم.

مناقشه دوم بحث ملازمه بود و نفی ملازمه بین وجوب سؤال و وجوب قبول بود یا به طور کلی ملازمه‌ای ندارد یا آنچه اقرب به ذهن بود در اشکال، این است که اطلاقی میان وجوب سؤال و وجوب قبول نیست. ملازمه‌ای میان وجوب سؤال و اطلاق قبول نیست و آنچه ملازمه اقتضاء می‌کند این است که وجوب سؤال باید راه را برای رسیدن به پاسخ علمی اطمینانی باز کند، همین اندازه و همین که گاهی با سؤال و گرفتن جواب انسان به سمت علم می‌تواند حرکت کند، برای خروج از لغویت کافی است و بنابراین ملازمه‌ای در کار نیست.

این مناقشه دوم بود و شواهدی هم برای آن ذکر کردیم **﴿إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾** و کذا و کذا

ما هم با تمهلی گفتیم ممکن است از این مناقشه هم جواب داده شود با آن بیانی که عرض کردیم اینجا ملازمه عقلیه فقط فی‌الجمله اثر داشتن جواب را اثبات می‌کند، درست است، ملازمه عقلیه یک حداقلی از اعتبار جواب را برای سائل اثبات می‌کند که گاهی باید نتیجه‌ای داشته باشد. ملازمه عقلیه این است. این هم عقلیه نه خیلی دقیق به آن معنای عقلیه، یعنی عرفیه و عقلاییه خیلی قوی حتمی. یک ملازمه عقلیه به آن معنا شاید نباشد.

اما ملازمه عقلاییه ممکن است در اینجا پذیرفته شود که اطلاق وجوب قبول و حجیت جواب مجیب را اثبات بکند بر اساس آن ارتکازات و مناسبات حکم و موضوع و اینکه وقتی اهل الذکر می‌گوید، حالا که نمی‌توانید، اهل الذکر است و حرف اینها برای شما معتبر است؛ چه تولید علم بکند، یا اطمینان یا یک ظنی باشد که می‌شود آن را قابل اعتماد ساخت و آیه در مقام اعمال مولویت هم هست و می‌تواند یک حجیتی را اینجا اثبات بکند. این هم با یک تمهلی بود.

ما اینجا نمی‌خواهیم بگوییم سیره مبنا است ولی می‌گفتیم یک جهات عقلایی اینجا وجود دارد که کمک می‌کند که بگوییم آیه ارجاع به اهل الذکر بما هو اهل الذکر می‌دهد یعنی همین را تمام عنوان قرار می‌دهد و عرف هم استنباط می‌کند این که می‌گوید از اهل دانایی سؤال بکن، از همین حیث که او اهل دانایی است سؤال بکن و از همین حیث به پاسخ او اعتماد بکن، نه از حیث اینکه برای تو تولید علم می‌کند، چون او اهل علم است و اهل دانایی است و اهل خبرویت و بصیرت هست برای تو اعتبار دارد.

ملاک این است که این خبر دارد، علم دارد، ملاک ذکر است و ذُکر است، این ذکر و ذُکر اعم از این است که در یک امر پیچیده خبیر باشد، یا خبر باشد در یک امر حسی، اینکه در این مسئله دست او پر است، حالا از حیث نظر یا از حیث اطلاع، همین ملاک این است که می‌گوید از او سؤال کن.

گاهی مناسبات حکم و موضوع که بر موضوع سایه افکنده است خود کمک می‌دهد که حکم دامنه وسیع‌تری پیدا بکند.

بعید نیست که این مناقشه دوم را به این شکل جواب بدهیم.

# مناقشه سوم

این هم بسیار مهم است و سابق به آن اشاره شده بود این است که ممکن است کسی بگوید مقصود از آیه خُبَرا و دانشمندان هستند نه روات و محدثان و گزارش گران اهل ذکری که در آیه آمده است مقصود صاحبان علم و دانش و تخصص در موضوعی هستند و به این دلیل هم هست که به این آیه در بحث حجیت قول خبیر استشهاد شده است، یا در حجیت قول مجتهد به این آیه شریفه استدلال شده است.

برای اینکه خبیر و کارشناس و همین‌طور مجتهد و متخصص آن نظری دارد که اعمال حدس در آن کرده است، اعمال قواعد علمی کرده و به نتیجه‌ای رسیده است.

این مدار آیه است، موضوع اهل الذکر هم یعنی همین، به این دلیل هم در خبره به این تمسک کردیم و استدلال برای حجیت قول خبیر فی‌الجمله از آیه استفاده می‌شد و حتی در آن تعبیری هم که آمده است اهل الذکر را بر ائمه اطلاق کرده است آنجا هم ائمه فراتر از مخبران و روایان یک وقاعیه هستند بلکه اینها احاطه ویژه بر مسائل دارند و نظر می‌دهند.

از این جهت است که ممکن است مناقشه شود که این آیه و اهل الذکر اختصاص به صاحبان نظر و تخصص دارد و اما راوی و محدث گزارشگر و امثال اینها را نمی‌گیرد و اختصاص به آنجا پیدا می‌کند.

بحث ما در خبر واحد است اینکه یک کسی گزارشی نقل کرده است، زراره است یا غیر زراره است مطلبی را از امام سؤال کرده است برای ما هم گزارش کرده است، این گزارش و خبر است در حالی که اهل الذکر یعنی دانایی و دانایی همراه با اعمال حدس و نظر و تخصص است.

# پاسخ اول مناقشه سوم

پاسخی که به این نکته می‌شود داد چند تا مطلب است، یعنی شواهدی است برای اینکه مقصود از اهل الذکر اعم از خبیر و مخبر است و شامل مخبر و گزارشگر و محدث و راوی هم می‌شود، شواهدی می‌شود اینجا ذکر کرد؛

## شاهد اول: شأن نزول آیه

حداقل در یکی از آن دو آیه سوره نحل و سوره انبیاء باشد اصلاً مورد یک امر حسی است که جای خبر است، چون خبر مربوط به امور حسی است و نظر خبیر مربوط به امور حدسی و نظری است.

شأن نزول یک بحث حسی است، اینها می‌گفتند که پیامبران چرا از جنس ملائکه یا از نوع خاصی فرستاده نشده است یعنی این پیامبر یأکل و یشرب و یک انسان عادی و متعارف که زندگی او مثل بقیه است، چرا خدا یکی را نفرستاده است که متفاوت از ما باشد و نیاز به این مسائل مادی و دنیوی نداشته باشد که قرآن هم تأکید دارد من انفسکم باید باشد، ما عنایت داریم که من انفسکم باشد این سؤال در ذهن بود برای رفع این اشکال و شائبه‌ای که در اذهان مشرکان و کفار مکه بود می‌گوید بروید از این صاحب‌نظران و علمای اهل کتاب سؤال کنید، آن‌ها به شما خواهند گفت که پیامبران و انبیاء و اوصیاء پیشین همه کانوا رجالاً مردمان عادی بودند که وحی بر آن‌ها نازل می‌شد.

اینکه پیامبران قبل آدم‌هایی از نوع بشر بودند، من انفسهم، این اعمال نظر نمی‌خواهد، یک امر حسی است و آن حسش را نقل می‌کند بدون واسطه یا با واسطه می‌گوید حضرت عیسی، حضرت موسی، اوصیای اینها انبیای بنی‌اسرائیل هیچ‌کدام تافته جدا بافته‌ای از جنس بشر مثلاً از نوع ملائکه یا با یک ویژگی‌های متفاوت از بشر عادی نبودند. آن‌ها هم بشر عادی بودند.

این که بشر عادی بودند این یک امر عقلی علمی کارشناسی نیست، این امر حسی است، حس را هم قبلاً گفتیم؛ حس و ما یقرب الی الحس. اینها همه امور حسی است و در دایره خبر قرار می‌گیرد.

می‌گوید پیامبرانی بودند و شما قبول دارید پیامبر بودند، مشرکان حداقل ابراهیم علیه‌السلام را قبول داشتند، می‌گوید بروید سؤال بکنید، آن‌ها هم که قبل بودند آن‌ها هم از همین نوع بودند.

در تاریخ نبوت و رسالت فرضی، (از دید شما فرضی) اصلاً ملکی بیاید و جنس متفاوتی بیاید و ادعای رسالت بکند اصلاً وجود نداشته است، هر چه بودند از این جنس بودند و این هم یک امر حسی است و این یک شاهد است.

ممکن است کسی بگوید اینجا یک خبرویت در ضمیمه آن بوده است ولی موضوع واقعاً حسی است، در حدی که امر حدسی محض بشود واقعاً نیست.

## شاهد دوم

قطعاً اهل الذکر اینجا ائمه را می‌گیرد و ائمه لااقل نمی‌توان گفت عالمان و متخصصان به نحو علم نظری متعارف هستند، یک نوع علم حضوری دارند و بیشتر گزارشگری بر آن‌ها نزدیک‌تر است، باز گزارشگری عادی نیست، اینها شاهد است

برای اینکه گزارشگری ائمه یک گزارشگری از پشت پرده یا در خیابان نیست که گزارشگری عادی باشد، گزارشگری از یک عالم دیگری است و این با گزارشگری حسی متفاوت است. معصوم است ولی نوع گزارش او گزارش از امور حسی عقلایی عادی نیست.

لااقل خود پیامبر، آنجا که امام از غیب می‌گیرد، آن هم می‌گیرد این هم یک شاهدی است که حصر نبینیم در اهل الذکر نسبت به امور حسی عادی متعارف.

پس شاهد اول این بود که مورد آیه هم یک امر حسی است و حتی حسی متعارف است.

شاهد دوم این است که تطبیق آیه بر ائمه نشان می‌دهد که اختصاص به حدسی به معنای متعارف ندارد، حسی را می‌گیرد ولو حسی فرامادی، حسی که از عالم غیب دریافت می‌کند به علم حضوری و آن تجلیات الهی و منعکس می‌کند.

## نکته سوم

این است که اینجا اهل الذکر است، درست است که می‌گوییم علم مقصود است ولی کاربرد ذکر عنایتی دارد، ذکر یعنی توجه، اهل ذکر یعنی کسی که متفتن به مسئله است، متوجه مسئله است در ذهن او مسئله و پاسخ مجسم است.

واقعاً این را نباید حمل کرد بر اهل العلم یا خبیر که در اصطلاحات خاص حمل بر آدم متخصص می‌شود در امور نظری و غیر حسی، اهل الذکر اینجا آمده است، در ذهن ما یک معادله‌ای برقرار کرده‌ایم؛ اهل الذکر یعنی عالمٌ، مجتهدٌ، متخصصٌ، خبیرٌ، اینها هیچ‌کدام اهل الذکر نیست، اهل الذکر یعنی آن که دانایی به همین معنای در ذهن دارد، در ذهن او این مسئله و سؤالی که گیر کرده‌ایم، او مسئله را می‌داند، حالا این دانایی با اعمال حدس و نظر باشد یا با دریافت حسی باشد، حس او هم حس طبیعی و مادی باشد یا حس ماورای مادی البته معتبر باشد، این اهل ذکر است.

**﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ﴾** یعنی ابهامی دارید، چیزی را نمی‌دانید، از کسی که آن را می‌داند، بپرسید نه دانایان، عالمان و متخصصان و خبیران. آن که می‌داند، چه جور می‌داند؟

۱- ممکن است با حس طبیعی عادی بداند

۲- با حس ماورای عادی مثل ائمه

۳- یا با حدس و نظر، مثل علما و متخصصین در موضوعات و احکام و امثال اینها.

دانایی اینجا، دانایی عالم مقابل غیرمتخصص نیست، یک عالم آگاه به حس نیست که اختصاص به عالم حدسی و نظری پیدا بکند. واقعاً این‌طور است.

و شواهد هم شأن نزول بود، هم ائمه بود و هم اگر اینها نبود ما می‌گفتیم مناسبات حکم و موضوع می‌گوید **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ﴾** چیزی را که نمی‌دانید با زندگی تو هم ربط دارد، او هم می‌داند، دانایی است که معتبر است، یعنی از روش عقلایی و درست به دست آمده است، حالا که نمی‌دانید از این دانایی استفاده بکن. حالا این دانایی حسی است یا حدسی،

اگر حدسی هم بگوییم که ظهور کلام است ممکن است الغاء خصوصیت بکند، می‌گوید برو سؤال بکن برای این است که به آن مطلب برسی، حالا مطلب را عن حسٍ برای تو نقل می‌کند چه فرقی می‌کند.

از این جهت است که این دو سه وجهی که ذکر کردیم به ویژه این وجه اخیر، اهل الذکر، یعنی دانای به یک موضوع، دانایی عقلایی به یک موضوع، حالا این دانایی عن حسٍ واضح باشد یا عن حدسٍ و نظرٍ که از نظر عقلا معتبر است باشد یا از یک حس ماورای طبیعی باشد که حس انبیاء و ائمه است. حس حضوری در اثر اتصال به عالم قدس باشد همه اینها در اهل الذکر واقعاً وارد است یعنی تردید آن به جا نیست، اگر تردیدی هم در شمول لفظی بکنیم الغاء خصوصیت یا فحوا هم بعید نیست که بگوییم آن را می‌گیرد.

این جواب اول که با دو شاهد و بعد هم با یک استظهار که سه نکته شد می‌گوییم دانا اینجا مقصود است نه عالم متخصص و خبیر که اختصاص به حدس و نظر داشته باشد. این پاسخ اول است با این قرائن و شواهدی که گفتیم.

# پاسخ دوم مناقشه

## مقدمه اول

و آن این است که این روایاتی که نقل می‌شود برای ما، علی قسمین است؛

۱- یک قسم از این روایات توسط راویان و مخبران متعارف و عادی نقل می‌شود، تعداد زیادی از روات وجود دارند که اینها صاحب‌نظر یا مجتهد در همان معنایی که آن زمان بوده است نبوده‌اند، در مجلسی از امام چیزی شنیده است و نقل می‌کند.

۲- نوع دوم روایات و رواتی که آن‌ها را نقل کرده‌اند این است که روایات از رواتی است که صاحب‌نظر بوده‌اند، وقتی که روایتی را نقل می‌کنند، عنایت دارند سؤال می‌کنند، گاهی چند بار از امام سؤال می‌کند، گاهی معارضی را که شنیده بوده است را به امام عرضه می‌کند و امام پاسخی می‌دهد، لااقل مواردی از روایات هست که راوی در آنجا چهره‌هایی مثل زراره یا ابوبصیر یا یونس بن عبدالرحمن، بزنطی و امثال این مشاهیر و معاریفی بوده‌اند که در عصر خود مجتهدانی بوده‌اند در همان اندازه‌ای که آن وقت متصور بوده است.

گاهی روایاتی نقل می‌کنند که این اجتهاد آن‌ها انعکاس دارد، یعنی سؤال می‌کند و جواب می‌گیرد، نقیض و معارض آن را می‌گوید و از امام جواب می‌گیرد که معلوم می‌شود این نقلی که راوی می‌کند، نقل متخصصانه است، نه اینکه یک روایت و مفاد خامی را روایت می‌کند، یک مفادی که او هم در تولید آن دخالت داشته است؛ یعنی با امام رفت و برگشت داشته است تا به این جواب رسیده است، چنین مواردی در روایات وجود دارد.

توضیح بیشتر اینکه گاهی در کلمات گفته شده است تعدادی از این روایات از چهره‌هایی است که صاحب‌نظر بوده‌اند. این کافی نیست، خیلی وقت‌ها صاحب‌نظر است ولی یک مسئله حسی را هم نقل می‌کند، این از حیث عالم بودن او نیست، از حیث اینکه آدمی است که چیزی شنیده است و نقل می‌کند.

ما می‌گوییم مواردی هست که روات صاحب‌نظر روایت را نقل کرده‌اند و در روایت هم رفت و برگشت با امام دارد، یعنی آن را که نقل می‌کند یک روایت خام نیست، یک روایتی است که او در یک گفتگوی با امام و یک اعمال نظر و اجتهادی به آن می‌رسد، این، فی‌الجمله در روایات وجود دارد البته از این قبیل زیاد نیست ولی فی‌الجمله وجود دارد.

جواب دوم را این‌جور فرموده‌اند؛ گفته‌اند که این نوع از روایاتی که در آن اعمال نظری فی‌الجمله توسط یک راوی برجسته وجود دارد، اینکه مشمول اهل الذکر به معنای متخصص می‌شود، اینجا اهل الذکر به معنای متخصص این روایت را نقل می‌کند. یک جوری حالت حدسی و اعمال نظر هم فی‌الجمله در روایت وجود دارد.

این کلام امام هست ولی او یک اعمال اجتهاد و نظری کرده است تا به اینجا رسیده است. لذا این روایات از یک اعتبار مضمونی بالاتری هم برخوردار هستند.

## مقدمه دوم

الغاء خصوصیت است، آقایان دارند و شاید در رسائل هم باشد اگر گفتیم آیه ذکر این‌جور روایاتی را که توسط متخصصان برجسته، با رفت و برگشت در پرسش و پاسخ با امام به دست آمده است، مشمول **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ﴾** است؛ پس بقیه روایات هم همین‌طور است، اگر این معتبر است آن‌ها هم معتبر است، الغاء خصوصیت می‌شود. مخصوصاً روایاتی که از خود این روات برجسته باشد، فرقی اینجا وجود ندارد.

این پاسخ دومی است که داده شده است و بعضی این مقدمه دوم و الغاء خصوصیت را نفی کرده‌اند و جواب داده‌اند و گفته‌اند ممکن است روایاتی که در آن اعمال نظری وجود دارد، راویان صاحب‌نظر هستند این مشمول آیه ذکر می‌شود و بقیه مشمول نمی‌شود

ولی به نظر می‌آید جواب درست است، واقعاً مشمول می‌شود و وقتی مشمول شد، دیگر کسی احتمال فرق نمی‌دهد که این روایات را از او قبول می‌کنیم و چیزهای دیگر را قبول نمی‌کنیم. از این نظر است که جواب دوم علی‌رغم اینکه مناقشه و تردیدی در کلمات است به نظر قابل قبول و پذیرش هست. عمده آن جواب اول است که عرض کردیم.

از این روست که ما با تمهل نمی‌گوییم، می‌گوییم این جواب دارد، جواب ما نسبت به مناقشه اول، قاطع بود، نسبت به مناقشه سوم هم جواب ما قاطع است و قبول داریم، نسبت به مناقشه دوم، با نوعی از تردید، البته ترجیح دادیم.

# مناقشه چهارم

در بحث‌های سابق هم مطرح کردیم و در این مباحث هم به مناسبتی اشاره شد اما ارزش طرح مستقل دارد، گرچه با مناقشه دوم مناسبات و مناسخاتی دارد اما ارزش استقلالی در طرح هم دارد.

مناقشه چهارم این است که مورد آیه اعتقادات است، (قبلاً هم این را گفته بودیم) و در اعتقادات به معنایی که اینجا **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ﴾** را تفسیر کردیم، اصلاً نمی‌تواند مصداق داشته باشد؛ برای اینکه **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ﴾** می‌گوید، قول اهل ذکر برای تو تعبداً اعتبار دارد ولو علم ایجاد نکند، معنایش این است.

# پاسخ به مناقشه چهارم

اشکالی که به این تقریر در استدلال به آیه وارد می‌شود این است که جوری باید آیه را معنا بکنیم که شأن نزول خود را بگیرد و اینجا نمی‌تواند شأن نزول خود را بگیرد وعدم شمول آیه نسبت به مورد و شأن نزول، اشکال اساسی است که هر جا پیدا شد، می‌گوید تفسیر غلط است.

در مورد اعتماد بر اهل الذکر بما هو اهل الذکر می‌گوید باید اعتماد بکنید، در مورد چون اعتقادات است و اعتقادات علم می‌خواهد، نمی‌شود به صرف اینکه او گفته است اعتنا و اعتماد بکنید، تعبدی در این معقول نیست باید علم پیدا کرد در این مسائل اعتقادی.

این همان مناقشه دوم بود ولی چون اهمیت داشت آن را جدا کردم، مقصود تعبد به حجیت خبر بماهوهو نیست چون در مورد اصلاً خبر بماهوهو یا خبیر بما هو خبیر اعتبار ندارد، برای اینکه در اعتقاد است و در اعتقاد علم لازم است.